



بررسی تطبیقی مبانی نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و دموکراسی غربی

سینا علوی تبار، محمد قنذاقی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۹

چکیده

نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) مدلی از حکمرانی مبتنی بر مبانی عمیق اسلامی همچون توحید در ربوبیت تشریحی است که با ارائه مؤلفه‌های متعدد مانند مشروعیت الهی - مردمی بر ضرورت تشکیل و بقای حکومت از طریق رضایت و مشارکت عمومی مردم تأکید داشته و معتقد به ضرورت حفظ کارآمدی نظام و تحقق صلاحیت‌های متعدد علمی، مدیریتی، بصیرتی و اخلاقی در کارگزاران نظام است. در تحلیل چپستی و چگونگی نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) تلاش‌های مختلفی انجام شده و آثار متعددی در این زمینه موجود است؛ اما آنچه تاکنون به صورت جدی به آن پرداخته نشده اولاً تحلیل مبانی عقلی و نقلی این نظریه است و ثانیاً نگاهی تطبیقی به مبانی نظریه مردم‌سالاری دینی و مبانی اصلی‌ترین نظریه رقیب آن یعنی دموکراسی غربی است که این دو مهم رسالت اصلی مقاله حاضر است. در این پژوهش به روش استنباطی - تحلیلی، ابتدا مبانی نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای و نظریه دموکراسی غربی بررسی شده و ثانیاً به بررسی تطبیقی این دو نظریه پرداخته‌ایم تا وجود یا عدم هم‌داستانی و هم‌زبانی این دو نظریه برای خواننده کاملاً روشن شود.

کلیدواژه‌ها: مردم‌سالاری دینی، دموکراسی، مبانی دموکراسی، مبانی مردم‌سالاری، امام خامنه‌ای.

مقدمه

مردم‌سالاری دینی مدلی از حکمرانی دینی است که درعین مقدم دانستن خواست و اراده الهی به خواست و اراده مردم نیز اصالت بخشیده و قائل است که حق مشارکت در سرشت آدمی قرار داده شده و کسی آن را نمی‌تواند از بشر بگیرد تا بخواهد مجدداً و با اعتبارات و قراردادهای گوناگون به انسان اعطا کند. این نظریه مبانی متعدد عقلی و نقلی داشته و کاملاً با دموکراسی غربی متفاوت است. امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در این باره می‌گوید: «مبنای مردم‌سالاری دینی با مبنای دموکراسی غرب متفاوت است، مردم‌سالاری دینی که مبنای انتخابات ماست و برخاسته از حق و تکلیف الهی انسان است، صرفاً یک قرارداد نیست؛ همه انسان‌ها حق انتخاب و حق تعیین سرنوشت دارند. این است که انتخابات را در کشور و نظام جمهوری اسلامی معنا می‌کند. این بسیار پیشرفته‌تر و معنادارتر و ریشه‌دارتر از آن چیزی است که امروز در لیبرال دموکراسی غربی وجود دارد» (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۴/۰۳/۱۴).

برخی، مردم‌سالاری دینی را یک ترکیب اضافی مانند مفهوم پارلمان اسلامی و جامعه مدنی اسلامی می‌دانند که در آن یک مفهوم غربی ضمیمه و اضافه به یک مفهوم اسلامی شده و مفهوم سومی را ایجاد کرده است. در این تفسیر مفهوم مردم‌سالاری اشاره به عدم استبداد و دیکتاتوری دارد و مفهوم اسلامی اشاره به اجرای قوانین اسلامی می‌کند. اما امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) معتقد به بسیط بودن مفهوم مردم‌سالاری دینی است و این‌طور نیست که یک مفهوم غربی به مفهوم دین اضافه‌شده و مفهوم جدیدی ایجاد شود. مفهوم مردم‌سالاری دینی از نگاه ایشان، مانند مفهوم جهاد اسلامی و فقه اسلامی است که هر دو جزو آن به امر واحد درون دینی مربوط می‌شوند و مستقل از هم نیستند. «این مردم‌سالاری به ریشه‌های دموکراسی غربی، مطلقاً ارتباط ندارد؛ این یک چیز دیگر است. اولاً مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست، این‌طور نیست که دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق بکنیم تا بتوانیم مجموعه کامل داشته باشیم. نه، خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است» (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۰۹/۱۲).

اما سؤال و هدف اصلی این پژوهش یافتن پاسخ برای چستی مبانی نظریه مردم‌سالاری امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و نظریه دموکراسی غربی است و این که آیا مبانی این دو نظریه هم‌داستانی و هم‌زبانی دارند یا خیر؟

نگارندگان پژوهش حاضر مقاله‌ای که مستقیماً برگرفته از تحلیل مبانی نظریه مردم سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) بوده و از سخنان خود ایشان در تحلیل‌ها استفاده کند، نیافته‌اند. آنچه بعضاً در عناوین مشابه مثل مقاله علمی پژوهشی «تبیین مبانی مردم سالاری دینی» نوشته احمد آقایی میبدی و محمدرضا کریمی، دیده شد صرفاً تلاش‌هایی است در جهت جمع بین خواست و تقدم اراده الهی و خواست و اراده مردم. جمع میان توحید در ربوبیت تشریحی و تأثیر خواست و اراده مردم در مشروعیت حکومت گرچه بسیار مهم و ضروری است ولی پیشینه خاص زیادی داشته و هدف پژوهش حاضر نیست. علاوه بر امتیاز مذکور، مقاله‌ای که متکفل بررسی تطبیقی مبانی این نظریه با اصلی‌ترین نظریه رقیب یعنی دموکراسی غربی باشد نیز موجود نیست.

۱. مبانی نظریه مردم سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

۱-۱. توحید و مردم سالاری دینی

توحید چهارده مرتبه و معنا دارد (علوی تبار، ۱۳۹۹: ۱۴۹-۱۶۲) از این میان آنچه مستقیماً مربوط به نظام مردم سالاری دینی بوده و خط بطلانی بر نظام‌های دموکراسی کشیده و زیربنای نظام مردم سالاری دینی می‌شود، توحید در ربوبیت تشریحی است.

توحید در ربوبیت تشریحی به این معنا است که فقط خداوند متعال حق فرمان دادن و قانون‌گذاری دارد. به عبارت دیگر هر دستور و فرمانی که صادر می‌شود، باید از جانب حضرت حق یا با اجازه او باشد و اساساً هیچ قانونی بدون تأیید و اجازه حضرت حق اعتباری ندارد. (مصباح یزدی ۱۳۹۴: ۱۸۴) امام خمینی^(ره) می‌گوید: کسی جز خدا حق حکومت بر کسی را ندارد و حق قانون‌گذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل، باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند، جز قانون‌هایی همه قوانین باطل و بیهوده است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۸۴).

ریشه توحید در ربوبیت تشریحی، توحید در ربوبیت تکوینی است؛ زیرا وقتی در بحث ربوبیت تکوینی حضرت حق ثابت می‌شود که تدبیر عالم هستی فقط به دست خداوند متعال است و همه امور، واسطه‌هایی بیش نیستند، معنا ندارد که قانون‌گذاری و تشریح را حق موجود دیگری بدانیم. به عبارت بهتر، ربوبیت تکوینی به معنای مطلق تدبیر و اداره امور مربوط به ممکنات است و این تدبیر شامل حیطه تشریح و قانون‌گذاری نیز می‌شود.

امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) معتقد است: اگر تدبیر تکوینی عالم به دست اوست، قدرت تشریح هم برای اوست. آن کسی که تکوین را می‌آراید، چرا در تشریح عالم، میدان را به دیگری بدهد؟ (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۲۳۳-۲۳۴) از این رو هر کس برای خود یا دیگران استقلال در قانون‌گذاری قائل شود، مشرک است (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۱۶: ۶۸).

التفات به توحید در ربوبیت تشریحی منجر می‌شود اولاً، در تمام ساحت‌های فردی و اجتماعی، خواست و اراده الهی را مقدم بدانیم، ثانیاً، خط بطلانی بکشیم بر تمام مدل‌های حکمرانی که تمام شئون حکومت، اعم از قانون‌گذاری و اجرا را کاملاً وابسته به خواست و اراده مردم می‌دانند. حضرت حق اولاً با جعل بهترین قوانین، ثانیاً با تعیین رهبران و مجریان لایق، ثالثاً با ترسیم برجسته‌ترین و والاترین اهداف و آرمان‌ها، حکومت اسلامی و زندگی بشری را مدیریت می‌کند. هر کجا نقص و عقب‌گردی است، صرفاً به سبب سوء اختیار انسان و جوامع بشری است. ناگفته نماند، اعتقاد به توحید در ربوبیت تشریحی با مردم‌سالاری و مشارکت عمومی مردم نه تنها منافاتی ندارد بلکه مؤید مردم‌سالاری نیز هست. زیرا اولاً، یکی از قوانین قطعی الهی آن است که حدوث، بقا و کارآمدی حکومت با خواست و اراده مردم باشد؛ به عبارت دیگر خواست و اراده حضرت حق بر سالاری مردم تعلق گرفته است، از این رو امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) می‌گوید: مبنای مردم‌سالاری دینی با مبنای دموکراسی غرب متفاوت است، مردم‌سالاری دینی که مبنای انتخابات ماست و برگرفته از حق و تکلیف الهی انسان است، صرفاً یک قرارداد نیست، این بسیار پیشرفته‌تر، معنادارتر و ریشه‌دارتر از آن چیزی است که امروز در لیبرال دموکراسی غربی وجود دارد. ثانیاً، شخص معتقد به ربوبیت تشریحی الهی، از آنجا که خودش را ملزم به تحقق اراده تشریحی حضرت حق می‌داند، در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی با شناختی عمیق، نقشی بسیار فعال ایفا می‌کند و همیشه در صحنه حاضر است.

۲-۱. دین و سیاست

یکی از اساسی‌ترین مبانی نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، تحلیل رابطه دین و سیاست و اثبات هم‌بستگی دین و سیاست است. کسانی که نگاه حداقلی به دین داشته و دین را مختص به روابط فردی می‌دانند، مسلماً نمی‌توانند قائل به مردم‌سالاری دینی شوند.

برخی معتقدند دین و سیاست شش گونه رابطه می‌توانند داشته باشند: ۱. وسعت دین نسبت به سیاست؛ ۲. وسعت سیاست نسبت به دین؛ ۳. انطباق دین و سیاست؛ ۴. تداخل دین و سیاست؛ ۵. مماس بودن دین و سیاست؛ ۶. تباین دین و سیاست (قادری، ۱۳۷۸: ۴۳۷-۴۳۸).

اما فارغ از مدل‌های شش‌گانه فوق به طور مختصر می‌توان گفت: نظریه پردازان حوزه علم سیاست درباره ارتباط دین و سیاست دو نظر عمده مطرح کرده‌اند: الف) پیوند دین و سیاست؛ ب) جدایی دین و سیاست.

در تحلیل ابتدایی می‌توان قائل شد که از میان ادیان الهی، دین اسلام پیوندی عمیق و ناگسستنی با سیاست دارد و اسلام از همان بدو شکل‌گیری‌اش بر اساس وحدت دین و سیاست، اهداف خود را دنبال می‌کرد و پیامبر گرامی اسلام (ص) مؤسس حکومت اسلامی بود؛ امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) نیز بیش از چهار سال به اداره حکومت مشغول بودند و پس از ایشان امام حسن (ع) شش ماه حاکم حکومت اسلامی بودند؛ حاکمان پس از ایشان نیز خود را خلیفه و جانشین رسول الله معرفی کرده و بر پیوند حکومت، سیاست و دین اصرار داشتند. امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) معتقد است: تمام پیامبران به دنبال تشکیل حکومت بودند و واضح‌ترین هم پیامبر بزرگوار ماست، که از روز اول مبارزه تلاش کرد و ایجاد نظام اسلامی را وجهه همت قرار داد. بعد هم در یثرب به آن دست پیدا کرد، و از آن دفاع کرد، دامنه را وسعت بخشید و این حرکت تا سال‌های متمادی ادامه پیدا کرد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۵/۰۹/۱۹). اگر دین در امور سیاسی نباید دخالت کند، پس چرا پیامبر اسلام (ص) حکومت تشکیل داد؟ چرا بعد از پیامبر، خلفای صدر اول به نام دین بر مردم حکومت کردند؟ چرا امیرالمؤمنین (ع) با آن همه تلاش به استحکام و استقرار حکومت تن در داد؟

در نگاه امام خامنه‌ای، جدایی دین اسلام از سیاست از مظاهر شرک بوده و این دو پیوندی ناگسستنی دارند؛ ایشان می‌گویند: از بزرگ‌ترین مظاهر شرک در عصر حاضر تفکیک دنیا از آخرت و زندگی مادی از عبادت و دین از سیاست است؛ این همان شرکی است که مسلمانان باید با اعلام برائت دامن خود و اسلام را از آن تطهیر کنند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۸/۰۴/۱۴). اما سایر ادیان مثل مسیحیت کمتر به امر حکومت و مسائل سیاسی پرداخته‌اند؛ در دین مسیحیت از همان دوران میلاد حضرت مسیح (ص) معمولاً حواریون و پیشوایان دینی صرفاً به تبلیغ دین مشغول بوده و امر حکومت و سیاست را به قیصران واگذار می‌کردند.

۱-۳. ذاتی بودن اختیار آدمیان

از نگاه عقل و شرع تمام انسان‌ها ذاتاً مختار و آزاد بوده و سرنوشتشان را باید خودشان رقم بزنند؛ اختیار ذاتی انسان‌ها می‌طلبد که مردم در حیطه سیاسی و اجتماعی نقش‌آفرین اصلی بوده و محور اصلی تشکیل، بقا و کارآمدی حکومتشان باشند. اگر حکومتی پادشاهی و استبدادی و یا حکومت دینی باشد که به آرا و خواست مردم متکی نبوده و ارزشی برای آن قائل نیست، اختیار ذاتی انسان‌ها پایمال شده و مورد توجه قرار نمی‌گیرد. خداوند متعال انسان را مختار آفریده و به سبب همین اختیار نیز او را مسئول اعمالش می‌داند. انسان‌ها حق انتخاب دارند، البته اگر انتخاب بد کنند عقاب خواهند شد، هیچ‌کس حق ندارد این اختیار و آزادی خدادادی را از انسان سلب کند. علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: *الزام و آمریت از یک طرف و فرمان‌برداری و اطاعت از طرف دیگر، سبب ابطال فطرت و ناپودی بنیان و اساس انسانیت است؛ چراکه گوهر واقعی انسانیت و فصل ممیز او از دیگر جانداران همان عزم، اراده و آزادی انتخاب او است. این آزادی و اراده در تبعیت خفت‌بار از افراد هم‌نوع، ذبح‌شده و از بین می‌رود (طباطبایی، ۱۳۹۴ ج ۳: ۲۷۴).*

در نظام مردم‌سالاری دینی بر حاکمیت آحاد مردم بر سرنوشت خودشان تأکید شده است و مردم حقیقتاً مالک و مسلط بر سرنوشت خودشان هستند. امام خامنه‌ای در این باره می‌گوید: مردم، حقیقتاً مالک و مسلط بر سرنوشت و امور خودشان هستند، این یک امر واقعی است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۹/۰۲/۲۷).

در طول تاریخ بسیار بودند کسانی که با ترویج اندیشه جبر، درصدد حکمرانی و سیطره بر مردم بودند و با این تفکر، مردم را از حقوق ذاتی خودشان مانند مشارکت عمومی در تصمیمات اجتماعی منع می‌کردند.

۲. ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه

یکی از مبانی نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای بحث ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه است. با اثبات عقلی و نقلی ضرورت تشکیل حکومت اسلامی به زعامت ولی فقیه جامع‌الشرایط، مردم‌سالاری دینی معنا پیدا کرده و تصویری صحیح و جامع در پیوند دین و سالاری مردم ترسیم می‌شود.

انسان‌ها ذاتاً موجوداتی اجتماعی بوده و همواره در طول تاریخ به طور دسته جمعی زندگی می‌کردند. ارسطو در این باره می‌گوید: انسان به حکم ذات و طبیعتش، حیوانی اجتماعی است،

هرکس از روی طبعش و نه برحسب اتفاق، وطن نداشته باشد یا از انسان پایین‌تر است یا بالاتر (ارسطو، ۱۳۵۸: ۴). از این‌رو تشکیل جامعه و اجتماع امری اجتناب‌ناپذیر است؛ تشکیل حکومت و انتخاب حاکم نیز از لوازم ضروری هر اجتماع و جامعه‌ای است، چراکه فرض جامعه‌ای که همواره امنیتش فراهم بوده و هیچ انسانی تعدی به حقوق دیگران نکند، معقول نیست؛ پس ضرورت دارد حکومتی برای برقراری امنیت، عدالت و آرامش بر سر کار باشد. امیرالمؤمنین (ع) وقتی شنیدند خوارج شعار «لا حکم الا لله» را مطرح می‌کنند، فرمودند:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ، وَإِنَّهُ لَا بَدَأَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يَجْمَعُ بِهِ الْفِيءَ وَ يَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِي حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ (خطبه ۴۰ نهج البلاغه).

ترجمه: سخن حقی است که باطلی از آن اراده شده است؛ آری، حکم جز از آن خداوند متعال نیست، ولی اینان می‌گویند: امارت و حکومت مخصوص خداوند متعال است و بس، حال آنکه، مردم را حاکم و فرمانروایی باید باشد، خواه نیکوکار و خواه بدکار، که مؤمن در سایه حکومت او به کار خود پردازد و کافر از زندگی خود بهره‌مند شود تا زمان هر یک به سر آید، بیت‌المال جمع شود، با دشمن پیکار کنند و امنیت فراهم شود و حق ضعیف را از قوی بگیرند و نیکوکار به آرامش رسیده و از شر بدکار آسوده بماند.

امام خامنه‌ای از حکومت به‌مثابه ضرورت زندگی بشری (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۶/۰۴/۲۵)، پایه و اساس یک مملکت (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۰۱/۰۶)، شرط حرکت عظیم اجتماعی یک ملت، نقطه اوج نهضت نبوی (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰/۱۲/۱۰) یاد کرده و نیز در تعبیر و تشبیهی زیبا، حکومت را به‌مثابه ستون فقرات، قلب، مغز، اداره‌کننده و فرمان‌دهنده به سلسله اعصاب دانسته‌اند که بدون آن هیچ قدم مثبتی در نظم، امنیت و کارایی زندگی اجتماعی حاصل نمی‌شود.

به‌پشتوانه مباحث اثبات شده در علم کلام اسلامی مانند حقانیت و برتری اسلام بر تمام ادیان، جاودانگی دین اسلام و قوانین آن، مطابق با واقع بودن احکام و قوانین اسلام، عالی و مترقی بودن احکام اجتماعی اسلام و ... می‌گوییم: حکومت مذکور باید حکومت اسلامی و بر اساس ضوابط و شرایط اسلامی تشکیل شود. حال سؤال پیش بیاید که در حکومت اسلامی مردم چه نقشی ایفا می‌کنند و سالاری مردم به چه صورت است؟ پاسخ آن است که اولاً، به حکم قطعی اسلام، مردم

در اصل حدوث، بقا و کارآمدی حکومت اسلامی نقش اساسی ایفا کرده و محور اصلی هستند؛ ثانیاً، حکومت اسلامی در حوزه شخصی و خصوصی افراد هیچ دخالتی نکرده و هرگونه تجسس و تفتیش عقاید را جایز نمی‌داند. ثالثاً، تمام آرمان حکومت اسلامی به کمال واقعی رساندن مردم با اختیار و آزادی مسئولانه خودشان، خدمت به مردم و تحقق عدالت است و این آرمان در راستای سالاری مردم است.

پس از تبیین اجمالی ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، سؤال اصلی آن است که چه کسی باید حاکم حکومت اسلامی باشد؟ پاسخ این سؤال آن است که طبق ادله متقن عقلی و نقلی در زمان غیبت کبری، فقیه جامع‌الشرایط زمام امور حکومت را باید بر عهده بگیرد. امام خامنه‌ای به طور خلاصه ولایت فقیه را این‌گونه تعریف می‌کند: ولایت فقیه متشکل از دو کلمه است؛ ولایت، به مفهوم سرپرستی و اداره؛ همچنین فقیه، به مفهوم دین‌شناس، پس ولایت فقیه یعنی اداره کردن و سرپرستی دین‌شناسان در جامعه (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۶/۰۴/۲۰). ایشان معتقدند: ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت انبیا و اهل بیت (ع) بوده و از اصول مذهب شیعه به حساب می‌آید (خامنه‌ای، ۱۳۸۹: ۲۳ - ۲۵).

۳. آیات و روایات مردم‌سالاری دینی

نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) کاملاً منطبق بر قرآن و سنت بوده و آیات و روایات جزو اصلی‌ترین مبانی و مؤیدات آن به حساب می‌آیند. امام خامنه‌ای در این باره می‌گوید: در مکتب سیاسی امام، مردم‌سالاری از متن دین برخاسته است؛ از «أمرهم شوری بینهم» برخاسته است از «هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین» برخاسته است. ما این را از کسی وام نگرفته‌ایم (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۳/۰۳/۱۴).

در راستای تحلیل مبانی نظریه مردم‌سالاری دینی صرفاً به بررسی چند آیه می‌پردازیم:

۳-۱. آیه ۱۵۹ سوره آل عمران

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّمُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

ترجمه: به لطف و رحمت خدا بود که با مردم مهربان شدی و اگر بد اخلاق و سخت دل بودی مردم از اطرافت متفرق می‌شدند، پس آنان را ببخش و برای آن‌ها طلب آموزش کن و در کار حکومت با آن‌ها مشورت کن، سپس آنچه تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خداوند توکل‌کنندگان بر ذاتش را دوست دارد.

برای فهم کامل آیه و دلالت آن به مردم‌سالاری دینی باید توجه شود که این آیه پس از جنگ احد نازل شده است؛ در جنگ احد نظر پیامبر (ص) و افراد مسن بر این بود که با کفار و مشرکان مکه که با لشکر انبوهی به سوی مدینه حرکت کرده بودند، در کوچه‌ها و داخل شهر مدینه پیکار کنند و افراد مسن و ناتوانان از پشت بام‌ها، لشکر اسلام را یاری کنند. ولی قاطبه اهل مدینه و جوانان پرشور نظرشان بر این بود که در بیرون شهر به جنگ بپردازند، پیامبر اسلام (ص) تابع نظر اکثریت شد و به بیرون شهر برای مبارزه و جنگ رفت؛ در این جنگ مسلمانان شکست خوردند. این جنگ تبعات روحی و مادی فراوانی داشت و تا مدت‌ها مسلمانان بر اثر این شکست، مورد ترور و حملات قرار گرفته و آن ابهت و هیمنه خود را از دست دادند و کفار و منافقین جرئت در توطئه و ترور پیدا کرده بودند (ابن‌هشام، ۱۳۶۹، ج ۳-۴: ۶۳-۱۱۶).

خداوند متعال پس از جنگ احد آیه مذکور را نازل کرد که در آن اولاً، از پیامبر (ص) می‌خواهد که مسلمانان را به خاطر نظر غلطشان توبیخ نکرده و تندخویی نکنند؛ ثانیاً، به پیامبر (ص) می‌گوید: همان‌طور که قبلاً با مردم مشورت کردی و به نظر آن‌ها ترتیب اثر دادی، باز این‌گونه رفتار کن. ثالثاً، خداوند متعال به هیچ وجه از مشورت گرفتن پیامبر (ص) و عمل به مشورت و رأی اکثریت ناراضی نبوده و پیامبر را به خاطر این امر توبیخ نکرد.

با توجه به توضیح فوق، کاملاً مشخص می‌شود که تبعیت از رأی مردم و پذیرش آن امری شرعی و خواسته خداوند متعال است و نظر مردم ارزش دارد ولو این که نتایج نامطلوبی همانند شکست در جنگ داشته باشد. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: امر در این آیه به امر امت تفسیر شده است؛ یعنی پیامبر (ص) مکلف شده است در امور اجتماعی و سیاسی مربوط به آنان مشورت کرده و به نظرات آن‌ها اهمیت دهد (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۴: ۵۶).

۳-۲. آیه ۳۶ تا ۳۹ شوری

فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶) وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹).

ترجمه: پس آنچه به شما داده شده است، متاع زندگی دنیا است و آنچه نزد خداوند متعال است، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، بهتر و پایدارتر است. و کسانی که از گناهان بزرگ و از کارهای زشت اجتناب می‌کنند و هنگامی که خشم می‌کنند، کظم‌غیظ کرده و می‌بخشند و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشته و امرشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آن چه روزی آنان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند و آنان که هرگاه ستمی به آنان رسد تسلیم نشده و انتقام می‌گیرند.

خداوند متعال در این آیه که در اواخر دوره مکی نازل شده است به صراحت می‌گوید: مؤمنین امر و کارشان در میانشان مشورت است. «شوری» به امری می‌گویند که مورد مشورت قرار می‌گیرد؛ «امر» نیز به قرینه عبارت «اولی الامر» استعمال شده در آیات و روایات، یا آیه «شاورهم فی الامر»، امر حکومت است. پس آن چه پیامبر (ص) با مردم درباره آن مشورت می‌کردند، امور حکومتی و اجتماعی بود و از طرفی روشن است که مشورت با مردم در امور حکومتی از جمله تعیین حاکم و ... مؤید روح مردم‌سالاری دینی است. آیت‌الله نائینی در تبیین واژه «امر» می‌گوید: «الأمر» در آیه «و شاورهم فی الامر» مفرد محلی به «الف و لام» بوده و مفید عموم اطلاقی است؛ یعنی متعلق مشورت مقرر در شریعت کلیه امور سیاسیه است و خروج احکام الهیه از این امور از باب تخصص است (نائینی، ۱۳۳۴: ۵۳).

آیاتی که به صراحت بیان می‌کنند: پیامبر (ص) اجبار کننده نبوده و تسلطی بر مردم ندارد، مانند آیه ۴۵ سوره ق، آیات ۲۱ تا ۲۴ سوره غاشیه و آیه ۲۹ سوره طه، اشاره بر جنبه مردم‌سالاری و ارزش‌دادن به رأی و نگاه مردم است؛ چراکه لازمه هر حکومت استبدادی و غیرمردمی، سیطره و سلطنت بر مردم است و نفی سیطره و سلطنت همان اثبات سالاری مردم در امور حکومتی است.

۴. مبانی نظریه دموکراسی غربی

۴-۱. سکولاریسم

یکی از اصلی‌ترین مبانی نظریه دموکراسی غربی سکولاریسم است. قائلین به دموکراسی غربی از آنجا که معتقد به عدم نقش‌آفرینی دین، نهادهای دینی و گزاره‌های دینی در تدوین قوانین و سایر سیاست‌گذاری‌ها هستند، تمام اعتبار، مشروعیت و حقانیت را وابسته به خواست و اراده عمومی مردم می‌دانند.

عدم دخالت دین در حوزه حکمرانی یکی از نقاط اصلی افتراق نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای با نظریه دموکراسی غربی است؛ زیرا اعتقاد به توحید در ربوبیت تشریحی و همین‌طور ضرورت ورود دین به ساحت‌های مختلف حکومتی از اصلی‌ترین مبانی نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای است و ایشان معتقد است: «جدایی دین اسلام از سیاست از مظاهر شرک بوده و دین و سیاست پیوندی ناگسستنی دارند و تمام مسلمانان دنیا باید از تفکر جدایی دین از سیاست و تفکیک دنیا از آخرت اعلام براءت کنند. از بزرگ‌ترین مظاهر شرک در عصر حاضر، تفکیک دنیا از آخرت و زندگی مادی از عبادت و دین از سیاست است؛ این همان شرکی است که مسلمانان باید با اعلام براءت دامن خود و اسلام را از آن تطهیر کنند» (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۳۶۸/۰۴/۱۴).

واژه سکولاریسم از واژه لاتینی «*seculum*» مشتق شده و به معنای این جهانی، دنیایی و عرفی است. متضاد واژه «*secular*» (سکولار) واژه «*sacred*» به معنای مقدس و دینی است (بریجانیان، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۳).

در اصطلاح سکولاریسم به معنای جدایی دین از دنیا، یا جدایی دین از سیاست و یا به معنای جدایی نهاد دین از نهاد حکومت است. سکولارها معتقدند: تنظیم امور مختلف دنیوی مانند سیاست، حقوق، تعلیم و تربیت و سایر جنبه‌های زندگی انسان‌ها صرفاً باید بر اساس داده‌های علمی و بدون نگاه به گزاره‌های دینی و متون دینی صورت پذیرد (ویلسون، ۱۳۷۴: ۴۶). جان لاک در توضیح جدایی دین از سیاست می‌گوید: «دیانت امری است مربوط به وجدان مردم و روابط میان خداوند و خلق. حکومت و امور سیاسی را نباید دین و مذهب معین کند و ارباب دیانت نیز حق ندارند در کارهای حکومت مداخله‌ای کند» (فروغی، ۱۳۷۷: ۲۶۰).

۴-۲. اومانسیم

یکی از اصلی‌ترین مبانی دموکراسی غربی نگاه اومانیستی به انسان یا همان اعتقاد به اومانسیم و اصالت انسان است. در نگرش اومانیستی محور و بنیان‌گذار اصلی قوانین، ارزش‌ها و هنجارها فقط اراده و خواست انسان است و انسان در حقیقت به جای خدا می‌نشیند (برلین، ۱۳۷۹: ۲۵۸).

تفکر اومانیستی و انسان‌محوری پیشینه بسیار طولانی دارد؛ به‌عنوان مثال گرگیاس که یکی از فلاسفه قبل از میلاد حضرت مسیح (ص) است گفته است: «آدمی مقیاس همه چیز است؛ مقیاس هستی آن چه هست و چگونه است و مقیاس نیستی آن چه نیست و چگونه نیست» (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۳۷۷؛ پاتوچکا، ۱۳۷۸: ۲۶) در این نگاه رضایت انسان، فهم انسان، اراده انسان تنها راه‌حل مشکلات بشری قلمداد می‌شود (آربلاستر، ۱۳۹۲: ۱۴۰).

نگرش اومانیستی انسان را کانون عالم، با قدرت بی‌انتهای و خودمختار قلمداد می‌کند که با اتکا به توانایی‌های خودش و بدون نیاز به هیچ منبع بیرونی می‌تواند مسیر سعادت خود را پیدا کرده و آن را بیماید (وحیدی‌منش، ۱۳۹۵: ۷۴؛ رندال، ۱۳۷۶: ج ۱: ۱۲۹-۱۳۶). از این‌رو تمام شئون حکومت اعم از قانون‌گذاری و اجرا، کاملاً باید منطبق بر اراده و خواست انسان‌ها باشد و هیچ نقشی را نمی‌توان برای دین و سایر عوامل قائل شد؛ چرا که پابندی به اصالت خواست و اراده انسان و مبنا قرار دادن رضایت انسان در تمام شئون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... جایی را برای نقش‌آفرینی امور متافیزیکی و خواست و اراده خداوند متعال و ادیان الهی باقی نمی‌گذارد و زمینه کاملاً برای قوت گرفتن دموکراسی غربی فراهم می‌شود.

یکی از اصلی‌ترین نقاط افتراق نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای و نظریه دموکراسی غربی برگرفته از همین نگاه به انسان است. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم: در نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای فقط خداوند متعال است که اصالتاً حق فرمان‌دادن و قانون‌گذاری دارد و همواره باید اراده و اوامر و خواسته‌های او اصل و اساس قرار گیرد؛ اما در دموکراسی غربی با توجه به همین تفکر اومانیستی تنها خواست و اراده انسان‌ها اصل و اساس است. در نقد و بررسی اجمالی نگاه اومانیستی باید بگوییم:

این مبنا اولاً، بر اساس ادعاهای بدون دلیل به نفی موجودات متافیزیک همچون خداوند متعال و سایر موجودات مجرد معتقد شده است، درحالی‌که موجودات مجرد با ده‌ها دلیل عقلی و حتی تجربی اثبات شده‌اند؛

ثانیاً، معتقد به تفسیری طبیعی و مادی از انسان شده و آن را هم‌تراز حیوانات قرار می‌دهد؛ ثالثاً، منجر به نسبت‌گرایی و وابسته بودن ارزش‌های اخلاقی به امیال و هوی و هوس انسان‌ها می‌شود؛

رابعاً، معتقد به لزوم تبعیت از اراده‌هایی که هیچ منشأ عقلانی نداشته و مخالف عقل است، شده است. به عبارت دیگر طبق مکتب اومانیزم بین دو گزاره «اراده انسان‌محور اصلی زندگی است» و «عقل انسان می‌تواند صلاح و فساد امور مختلف را بیابد» در مواردی که اراده برخاسته از تمایلات نفسانی و غیرعقلی است، تناقض ایجاد می‌شود؛

خامساً، منجر به پوچ‌گرایی می‌شود؛

سادساً، منجر به آزادی عنان‌گسیخته می‌شود (حسنی، ۱۳۹۲: ۱۱۴؛ نبویان، ۱۳۸۱: ۱۹).

۳-۴. راسیونالیسم

«عقل‌گرایی»^۱ یکی دیگر از مبانی دموکراسی غربی محسوب می‌شود.

واژه «Rationalism» از ریشه «Ratio» مشتق شده و به معنای عقل‌گرایی، عقل‌محوری، خردگرایی، اصالت عقل و اندیشه است (نوربخش گلپایگانی، ۱۳۸۰: ۲۴۰).

مراد از عقل در نظام دموکراسی غربی عقلی است که اولاً، ابزاری و خدمت‌گزار نفس و به عبارتی برده عواطف است (هیوم، ۱۳۷۷: ۵) نه مدیر و فرمان‌دهنده؛ یعنی صرفاً ابزاری برای پیشبرد فناوری‌ها و ساختن ابزار مناسب برای محقق ساختن آرزوهای دنیوی بشر است. این عقل معلوماتی را که از راه تجربه به دست می‌آید تنظیم کرده و به استدلال و نتیجه‌گیری می‌پردازد؛

ثانیاً، به هیچ وجه هدایتگر نبوده و درصدد رسیدن به کمالات معنوی و متافیزیکی نیست؛

ثالثاً، به هیچ وجه نقش واقع‌نمایی و کشف حقائق و واقعیت‌ها را ندارد و اساساً منکر و مردد

در دسترسی عقل به حقائق است؛

رابعاً، گرایش به نسبی‌گرایی دارد؛

خامساً، در عناد با دین و منکر ارتباط انسان با امور متافیزیکی است.

رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) که پایه‌گذار راسیونالیسم محسوب می‌شود می‌گوید: مذهب اصالت عقل که به اولویت و حاکمیت عقل استوار است از تعابیر مشترکی است که بر معانی و مفاهیم مختلف اطلاق می‌شود. اصول عقل که قوانین اذهان است قوانین اعیان نیز هست و نه فقط برای فاعل شناسایی بلکه برای متعلق شناسایی نیز معتبر است (پل فولیکه، ۱۳۶۶: ۱۸۸).

پس از قرن هفدهم و هجدهم با توجه به پیشرفت‌های علمی و افزایش روزافزون داده‌های عقل تجربی، اندیشمندان غربی به این نتیجه رسیدند که نیازی به داده‌های وحیانی نداشته و باید در تمام عرصه‌ها از جمله امور سیاسی و حکومتی فقط بر داده‌های عقل تجربی تکیه کرد؛ از این‌رو نظام دموکراسی غربی که اصلی‌ترین مدل حکمرانی در مجامع غربی است صرفاً متکی بر داده‌های عقل تجربی قلمداد شده و هرگونه نقش‌آفرینی امور متافیزیکی، ادیان و ... مورد انکار قرار گرفت. قائلین به دموکراسی غربی معتقد شدند: عقل به‌تنهایی برای اداره اجتماعی انسان‌ها و رسیدن به خواسته‌ها و امیال دنیوی‌شان و برای حل نزاع‌ها کفایت می‌کند (پترسون، ۱۳۹۰).

عقل‌گرایی ابزاری در حقیقت رویکردی تقابلی با افراط‌های کلیسا و مقابله با آموزه‌هایی چون تثلیث، تجسد، گناه جبلی و ... است که عالمان غیر دینی را در مقابل مسیحیت قرار داده و سپس به مرور این تقابل به ادیان راستین دیگر نیز سرایت کرد (قدردان قراملکی، ۱۳۷۹: ۸۸).

در نگاه عقلانیت مادی، کار عقل صرفاً آن است که انرژی‌های نیرومند اما بدون نظم امیال، خواسته‌ها و خواهش‌های انسانی را تنظیم کرده و به آن‌ها چگونگی بهره گرفتن از اقتصادی‌ترین راه‌ها، در جهت ایجاد بیشترین رضایتمندی اشخاص را بیاموزد (آربلاستر، آنتونی، ۱۳۹۲: ۵۱)؛ به عبارت دیگر در مکتب راسیونالیسم و مکتب عقل‌گرایی ابزاری، ادعا آن است که:

اولاً، عقل به‌تنهایی و مستقل از وحی و گزاره‌های دینی و سایر منابع معرفتی می‌تواند قانون‌گذاری کرده و بشر هیچ نیازی به آموزش‌های الهی ندارد. عقل قابلیت ورود به تمام ساحت‌های مرتبط با حیات انسانی اعم از سیاست، فرهنگ، عقل، اخلاق و ... را دارد و می‌تواند پاسخ‌گوی تمام مشکلات بشر باشد (بیات، ۱۳۸۱: ۳۸۰)؛

ثانیاً، سنت‌ها و شرایع کاملاً بی‌اعتبار هستند؛

ثالثاً، عقل صرفاً نقش ابزاری داشته و حقیقت‌جویی نمی‌کند.

ماکس وبر سه نتیجه و ویژگی اصلی برای نظریه عقل ابزاری بیان می‌کند:

۱. تعقلی شدن دنیا و نگرش علمی بر معارف انسانی؛

۲. ابزاری شدن عقلانیت و استفاده از عقل جهت محاسبات مادی و رونق تکنولوژی؛

۳. عقلانی شدن اخلاق (و بر، ۱۳۷۴: ۲۰).

به طور اجمالی در نقد مکتب راسیونالیسم و عقل‌گرایی ابزاری باید بگوییم:

اولاً، عقول انسان‌ها همواره در معرض خطا و اشتباه بوده و معمولاً همراه با هوی و هوس‌ها است؛ از این رو تکیه تام به آن با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شود و امروز نیز مشاهده می‌کنیم که تکیه تام بر عقل دامن انسان غربی را در بر بحران‌های اخلاقی، سیاسی و ... گرفته است. ثانیاً، عقل انسان محدودیت‌های فراوانی داشته و به هیچ وجه نمی‌تواند مصالح، مقاصد و اصول کلی زندگی انسان را تشخیص داده و تأمین‌کننده سعادت کامل دنیوی (و اخروی) باشد. همان‌طور که در کتب کلامی و فلسفی اثبات شده است فقط خالق و آفریننده عالم است که با علم به تمام جوانب زندگی بشری می‌تواند جامع‌ترین برنامه سعادت را ارائه دهد و اکتفا کردن به داده‌های عقل موجب محرومیت بسیار بزرگی از منابع معرفتی دیگر و سعادت واقعی می‌شود.

ثالثاً، عقل‌گرایی مدعاهایی دارد که نه تنها نمی‌تواند آن‌ها را اثبات کند بلکه با ادله قطعی متعدد نقیض آن‌ها نیز اثبات شده است. مانند: ادعای نفی متافیزیک و ارتباط انسان با موجودات مجرد، خدمت‌گزار محض بودن عقل، هدایتگر نبودن عقل، نسبی‌گرا شدن عقل، عدم واقع‌نمایی عقل و ...

۴-۴. پلورالیسم و تساهل مطلق

بدون شک ریشه بسیاری از گزاره‌های مورد اعتقاد و اجماع نظام دموکراسی غربی، تفکر پلورالیسمی و نسبی‌گرایی است. در نگاه دموکراسی غربی معیارهای ثابت، فراگیر و جهان‌شمولی برای شناخت حقیقت وجود نداشته و اساساً حق و حقیقت ثابتی تحقق ندارد تا بخواهیم با روش‌های متعدد به آن برسیم.

در تفکر پلورالیستی معیار حقانیت و خوب و بد بودن، صرفاً خواست و اراده اکثریت مردم و برداشت‌های شخصی ایشان است.

دموکراسی غربی در پیروی از نظر دکارت شک را مبنای فلسفه سیاسی خود قرار داده و معتقد شده است حقیقت ثابت یا به کلی مردود است و یا خارج از دسترس انسان‌ها قرار دارد و از این رو حق و باطل ثابتی تحقق نداشته و دین‌داری و بی‌دینی هم‌تراز هم هستند (مک کالوم، ۱۳۸۳: ۳۳).

پلورالیسم^۱ از دو کلمه «Plural» به معنای جمع و «Ism» به معنای گرایش ترکیب شده و به معنای جمع‌گرایی و کثرت‌گرایی است. پلورالیسم دارای اقسام مختلفی چون پلورالیسم معرفتی، پلورالیسم اجتماعی، پلورالیسم اخلاقی، پلورالیسم دینی، پلورالیسم سیاسی و ... است. در پلورالیسم معرفتی که دموکراسی غربی بر آن استوار است مدعا آن است که شناخت انسان‌ها از یک حقیقت، متنوع و متکثر بوده و این فهم و شناخت‌ها در عرض هم قرار گرفته و نسبت به یکدیگر ترجیحی ندارند. فهم هر شخص و گروهی صادق بوده و ما هیچ معرفت و شناخت ثابت و مطلق نداریم. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند حق و حقیقت یکی بوده و فقط او به آن رسیده است. از نگاه تفکر پلورالیستی هیچ مکتبی برتر و بالاتر از مکتب دیگر نیست و حتی نمی‌توان ادعا کرد که مکتب دینی بر مکتب غیردینی برتری دارد (تورانی، ۱۳۸۱: ۷).

به طور اجمالی در نقد مکتب پلورالیسم و تساهل مطلق باید بگوییم: اگر واقعاً حق و باطل ثابتی تحقق نداشته باشد و هیچ معیار مطلق برای ارزیابی اعتقادات و ارزش‌ها وجود نداشته باشد: اولاً، این همه پافشاری مدعیان دموکراسی بر نظریه خود و خطا خواندن مخالفان تساهل مطلق به چه معناست؟ طبق نگاه پلورالیستی و تساهل مطلق هیچ معیاری برای حق و باطل نداریم و تنها معیار خواست و اراده آحاد مردم است، حال اگر خواست و اراده عمومی مردمی خلاف دموکراسی باشد آیا قائلان به دموکراسی آن را برمی‌تابند؟ اساساً چرا مدافعان دموکراسی هرگونه اعتقادات خلاف دموکراسی را تخطئه می‌کنند؟

ثانیاً، اگر عموم مردم خواستار ترور، نژادپرستی، استعمار ملت‌های ضعیف، خشونت علیه زنان، جنایت‌های سازمان‌یافته و ... باشند آیا مدافعان دموکراسی همچنان این امور راه حق و خوب قلمداد می‌کنند یا نه؟ طبق مبنای خودشان باید این امور را خوب قلمداد کنند.

ثالثاً، لازمه تفکر پلورالیستی که ریشه در نسبیت‌گرایی دارد، تحقق تناقض در متن واقع است؛ زیرا اگر در مورد یک مسئله‌ای قائل شویم که گزاره‌های متعدد صادق هستند، معنایش این است که واقعیت‌های خارجی با هر یک از این گزاره‌های متعدد مطابق هستند (صدق یک گزاره و قضیه با خارج مساوی با تطابق این قضیه در خارج و تحقق مدعای آن قضیه در خارج است) و این یعنی در متن واقع تناقض و تضاد وجود دارد.

رابعاً، در علم معرفت‌شناسی به تفصیل اثبات شده است که بسیاری از گزاره‌ها و معارف بشری ثابت و مطلق بوده و هیچ‌گونه تغییری را بر نمی‌تابند؛ مانند: بدیهیات اولیه و بدیهیات ثانویه و همین‌طور می‌توان با ارجاع سایر معارف بشری به این گزاره‌های ثابت، مطلق بودن پاره‌ای دیگر از معارف بشری را اثبات کرد؛ پس این‌که قائلین به دموکراسی و پلورالیسم معتقد شده‌اند هیچ حق و حقیقت ثابتی و رای خواست و اراده و آرای مردم وجود ندارد، قطعاً مردود است.

از نگاه نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای تساهل مطلق، نسبی‌گرایی و پلورالیسم دینی و اخلاقی به شدت محکوم بوده و ما معیارهای ثابت و مطلق برای سنجش خوب یا بد بودن افعال داریم. در این نگاه برای مشخص کردن خوب یا بد بودن یک فعلی باید رابطه میان آن فعل و کمال واقعی انسان‌ها سنجیده شود، اگر این فعل در راستای آن کمال باشد آن فعل خوب بوده و در غیر این صورت بد قلمداد می‌شود و اگر فعلی هیچ ارتباط مثبت و یا منفی با سعادت و کمال واقعی انسان‌ها نداشته باشد نه متصف به خوب بودن شده و نه متصف به بد بودن می‌شود و اصطلاحاً خنثی است (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۷: ۷۴-۱۰۳).

۴-۵. لیبرالیسم

لیبرالیسم^۱ از واژه «Leberty» به معنای آزادی مشتق شده است (روزول پالم، ۱۳۶۳: ج ۲: ۱۶). یکی از مشهورترین تعاریف لیبرالیسم عبارت‌اند از: «اعتقاد به ارزش آزادی فردی» (آربلاستر، ۱۳۷۹: ۱۳). لیبرالیسم واژه‌ای است که از اوایل قرن بیستم میلادی با دموکراسی تلفیق و پیوندی جدی برقرار کرده است؛ امروزه نیز بسیار در کنار دموکراسی استعمال می‌شود.

واژه لیبرال دموکراسی جزو پرکاربردترین واژه‌ها در محاورات و ادبیات سیاسی موجود بوده و لیبرالیسم تقریباً بر تمام فضای تفکر غربی اعم از سیاست غربی، اقتصاد غربی، فرهنگ و اخلاق غربی حاکم شده است. این‌که آیا لیبرالیسم از مبانی دموکراسی محسوب می‌شود یا نه بحثی مفصل می‌طلبد که در این میان برخی معتقدند: دموکراسی همواره ملازم با لیبرالیسم بوده و پذیرش دموکراسی لزوماً از مسیر و رهگذر لیبرالیسم میسر می‌شود.

برخی نیز معتقدند: دموکراسی تحقق عینی و تعدیل شده لیبرالیسم است (شریعتمدار، ۱۳۹۳: ۲۹).

از این رو لیبرالیسم اگر هم جزو مبانی دموکراسی غربی محسوب نشود حتماً جزو یکی از لوازمات عام و مشهور دموکراسی غربی محسوب می‌شود و از آنجا که نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای اصلی‌ترین رقیب خود را نظریه لیبرال دموکراسی غربی می‌داند، لازم است اجمالاً به نقد آن پردازیم.

لیبرالیسم سه اصل اساسی در خود جای داده و همواره در صدد حفظ این سه اصل و آرمان است؛ این سه اصل عبارت‌اند از: ۱. آزادی؛ ۲. محوریت فرد (فردگرایی)؛ ۳. سرمایه‌داری. یکی از نقدهای اساسی بر نظریه لیبرال دموکراسی که اتفاقاً رایج‌ترین مدل حکومتی در مجامع غربی نیز هست، این است که تفکر لیبرالیسمی در پاره‌ای از موارد متناقض با تفکر دموکراسی است؛ چرا که اولاً، لیبرالیسم همواره بر اصالت فرد و آزادی فرد تکیه می‌کند ولی دموکراسی معتقد به رأی اکثریت و اصالت جمع است؛ ثانیاً، در مقام قانون‌گذاری دموکراسی معتقد است: رأی اکثریت تعیین‌کننده قانون بوده و همان قانونی که از پشتوانه رأی اکثریت برخوردار است، قانونی خوب محسوب خواهد شد؛ ولی لیبرالیسم معتقد است: اصولی اساسی و ثابت وجود دارد که به هیچ وجه رأی اکثریت آن‌ها را تغییر نمی‌تواند بدهد. اصولی مانند آزادی، سرمایه‌داری و ... از این رو لیبرالیسم در مقام وضع قانون در پاره‌ای از موارد رأی اکثریت را قبول نمی‌کند (روسو، ۱۳۸۰: ۲۹۲؛ هلد، ۱۳۶۹: ۳۷۴)؛ ثالثاً، لیبرالیسم شدیداً معتقد به نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد است و از این رو نیز نابرابری‌های اقتصادی و تضاد طبقاتی بسیار زیادی در نظام‌های لیبرالیسمی مشاهده می‌شود، ولی دموکراسی معتقد است: نابرابری‌های اقتصادی بیش از حد و فراتر از حد معمول باید از بین برود و همواره با اعمال محدودیت‌هایی در نظام اقتصادی دخالت می‌کند؛ رابعاً، لیبرالیسم در تعارض میان برابری و آزادی، آزادی را انتخاب می‌کند ولی دموکراسی برابری را انتخاب می‌کند.

از دیگر نقدهایی که بر نظام لیبرالیسمی وارد است می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. ایجاد تضاد طبقاتی میان قشر فقیر و غنی و رشد سرمایه‌داری ناپهنجار؛ چراکه لیبرالیسم در حوزه اقتصاد به معنای آزادی فرد در امور اقتصادی، مالکیت و حداقل کردن دخالت دولت در برقراری عدالت اقتصادی است و از این رو بهترین بستر برای رشد فاصله میان فقیر و غنی فراهم می‌شود؛
۲. از بین رفتن منافع جمعی در برابر منافع فردی؛ این در حالی است که نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای معتقد است: در مقام تزاخم میان مصلحت و منافع فرد

- و جامعه قطعاً مصلحت و منافع جامعه باید مقدم شود. امام خمینی (ره) در این باره می‌گویند: تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده‌اند و همه آن‌ها این مسئله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱۵: ۲۱۷)؛
۳. تعارض‌های بسیار زیاد میان آزادی‌های افراد در مقام عمل؛
۴. قابل دفاع نبودن آرمان‌های ملی، مذهبی، قومی و محدود شدن خواسته‌ها و آزادی‌ها به خواسته و آزادی افراد؛
۵. سست شدن ارزش‌های اخلاقی و کنار گذاشته شدن آرمان‌های مشترک و جمعی؛
۶. نبود مسئولیت فردی در قبال جامعه و این‌که هر شخصی فقط به سود خود فکر کرده و در برابر جامعه بی تفاوت می‌شود.

۵. نقاط افتراق و اشتراک نظریه مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و

دموکراسی غربی

۵-۱. نقاط افتراق

- ❖ مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) معتقد به نقش‌آفرینی جدی و اصلی دین و نهادهای دینی در حکومت و نهادهای آن است. ولی دموکراسی غربی معتقد به ضرورت جدایی دین و نهادهای دینی از حکمرانی و نهادهای حکومتی است؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی معتقد است: خواست و اراده تشریحی حضرت حق اصل و اساس است و به هیچ وجه چیزی جایگزین خواست و اراده حضرت حق نمی‌شود؛ ولی دموکراسی غربی معتقد است: خواست و اراده مردم اصل و اساس بوده و این انسان‌ها هستند که حدود و ثغور تمام شئون زندگی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... را معین می‌کنند؛
- ❖ ریشه مردم‌سالاری دینی در اسلام و سیره پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع) است؛ ولی ریشه دموکراسی غربی در یونان باستان و قرن ۵ قبل از میلاد است؛
- ❖ در نگاه مردم‌سالاری دینی حکومت و حاکمیت اصالتاً از آن خداست ولی در نگاه دموکراسی غربی حاکمیت اصالتاً و اولاً و بالذات از آن مردم است؛

- ❖ در حکومت مردم‌سالاری دینی قدرت و رسیدن به حکومت صرفاً وسیله‌ای برای اهداف و غایات متعالیه‌ای چون قرب الهی و کمال انسانی است؛ ولی در نگاه دموکراسی غربی قدرت و اعمال حاکمیت فی حد نفسه هدف بوده و مطلوب است؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی در مقام تعارض مصالح فردی و جمعی طرفدار بقا و ایجاد مصالح جمعی بوده و معتقد است: مصالح جمعی بر مصالح فردی تقدم دارد؛ ولی دموکراسی غربی که از آن با عنوان لیبرال دموکراسی یاد می‌شود به اصالت فرد معتقد بوده و به شدت فردگرا است؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی ریشه آزادی را در جهان‌بینی توحیدی و آیات و روایات می‌داند؛ ولی دموکراسی غربی ریشه آزادی را در تفکرات انسان‌محوری خود جستجو می‌کند؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی اعتقاد به ذاتی بودن اختیار آحاد مردم داشته و معتقد است: انسان‌ها ذاتاً حق تعیین سرنوشت خود را دارند؛ ولی دموکراسی غربی اختیار و حق تعیین سرنوشت را امری قراردادی و توافقی می‌داند؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی معتقد به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ضوابط مندرج در اسلام است ولی دموکراسی غربی به شدت منکر حکومت اسلامی و حکومت ولایت فقیه است؛
- ❖ در حکومت مردم‌سالاری دینی قوانین موضوعه الهی بوده و به نحوی به امضای شارع مقدس می‌رسد ولی در دموکراسی غربی قوانین صرفاً بر اساس نظر و رأی مردم و نمایندگان ایشان انتخاب شده و هیچ مرجع قانونی غیر از رأی و خواست مردم وجود ندارد؛
- ❖ در حکومت مردم‌سالاری دینی هدف، رسیدن به کمال انسانی و قرب الهی است؛ ولی دموکراسی غربی هدف خود را صرفاً اداره جامعه و جلب رضایت مردم می‌داند؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی به مطلق بودن گزاره‌های دینی اعتقاد داشته و هرگونه نسبی‌گرایی و عدم اعتقاد به تحقق معیارهای ثابت را منکر است؛ ولی حکومت دموکراسی غربی معتقد به نسبی‌گرایی بوده و حتی اخلاق را نیز نسبی تعریف کرده و معتقد است: هرچه اکثریت بخواهند همان اخلاقی نیز می‌شود؛

- ❖ مردم سالاری دینی معتقد است: در تمام عرصه‌ها از جمله سیاست نمی‌توان صرفاً بر داده‌های عقل تجربی تکیه کرد و باید وحی و گزاره‌های دینی نقش‌آفرین باشد؛ ولی دموکراسی غربی معتقد است: در تمام ساحت‌های زندگی بشری از جمله امور سیاسی و حکومتی صرفاً باید بر عقل و داده‌های عقل تجربی تکیه کرد؛
- ❖ حکومت مردم سالاری دینی علت رجوع به رأی مردم را خواست و اراده الهی می‌داند و در این حکومت رأی دادن و صیانت از آرای مردم، حق و تکلیفی الهی محسوب می‌شود؛ ولی در حکومت دموکراسی غربی علت رجوع به رأی مردم قرارداد خود مردم است؛
- ❖ مردم سالاری دینی تساهل مطلق را قبول نمی‌کند ولی دموکراسی غربی بر اساس نوع نگاه نسبی‌گرایی خود معتقد به تسامح و تساهل مطلق است؛
- ❖ در حکومت مردم سالاری دینی ولی فقیه ناظر بر عملکرد قوای سه‌گانه و سیاست‌های کلی نظام بوده و در صورت اختلاف میان سه قوا به حل اختلاف می‌پردازد ولی در حکومت دموکراسی غربی چنین مکانیسم نظارتی وجود ندارد؛
- ❖ مردم سالاری دینی معتقد است: حق ثابت بوده و تنها مکتب اسلام است که مطابق با واقع و حق است ولی دموکراسی غربی معتقد است: هیچ مکتبی از مکاتب دیگر برتری نداشته و حتی مکاتب دینی با مکاتب غیردینی کاملاً مساوی هستند و همین‌طور حق ثابتی تحقق نداشته و حق متعدد است.

۲-۵. نقاط اشتراک

- ❖ حکومت مردم سالاری دینی و دموکراسی غربی به رأی مردم و خواست و اراده مردم ارزش قائل بوده و به عبارتی مردم را صاحب حق می‌دانند؛
- ❖ مردم سالاری دینی و دموکراسی غربی به برابری سیاسی آحاد مردم معتقد بوده و به تمام آحاد مردم اجازه دخالت در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، آموزشی، فرهنگی و ... می‌دهد؛
- ❖ مردم سالاری دینی و دموکراسی غربی هر دو معتقد به ضرورت حکومت اکثریت بوده و حکومت اقلیت بر اکثریت را مردود می‌شمارند؛

- ❖ از نگاه مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی مقبولیت مردم مردمی شرط لازم و عقلی ایجاد و بقای حکومت است؛
- ❖ تفکیک قوا و تکثر قدرت سیاسی جهت جلوگیری از تمرکز قدرت، از اصول اساسی مقبول حکومت دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی است؛
- ❖ وجود احزاب و گروه‌های تأثیرگذار در نظام سیاسی، امری مسلم و مقبول در حکومت مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی است؛
- ❖ در حکومت مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی مردم همواره ناظران اصلی بر قدرت هستند و با واسطه یا بدون واسطه مجوز استیضاح حاکمان را دارند؛
- ❖ آزادی بیان و احترام به آزادی‌های فردی و جمعی از اصلی‌ترین شعارهای حکومت مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی است؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی به شدت معتقد به ضرورت انتخابات بوده و هرگونه حکومت موروثی و پادشاهی را مردود می‌دانند؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی مشارکت عمومی مردم در تمام مراحل حکومتی و ارکان تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی را می‌پذیرند؛
- ❖ قانون‌محوری و تبعیت بی‌قید و شرط از قوانین موضوعه دولت و مجلس و برابری تمام افراد جامعه در برابر قانون مورد تأیید حکومت مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی است؛
- ❖ حکومت مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی در صدد توسعه و رشد همه‌جانبه در پرتو تضارب آرا و بهره‌گیری از افکار مختلف است؛
- ❖ نمایندگی برخی از نخبگان در امور سیاسی از طرف آحاد مردم جزو شاخصه‌های مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی است؛
- ❖ در حکومت مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی مقامات حکومتی و سیاسی در برابر مردم پاسخ‌گو هستند و باید آن‌ها را در جریان امور قرار بدهند؛
- ❖ مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی، تمام حاکمان و مسئولان حکومتی را موظف به اجرای قانون دانسته و ایشان را در ذیل قانون تعریف می‌کند و هیچ‌گونه اختیارات مافوق قانون را برای حاکمان قائل نیستند.

۶. نتیجه‌گیری

کسی جز خداوند متعال حق قانون‌گذاری ندارد. از این‌رو نظام مردم‌سالاری دینی برخلاف نظام‌های دموکراسی غربی در مقام تقنین و قانون‌گذاری صرفاً بر قوانین الهی تکیه و تأکید دارد. انسان‌ها ذاتاً مختار بوده و از سوی عقل و نقل سرنوشتشان به خودشان تفویض شده است و اساساً فصل‌میز انسان از سایر موجودات همین اراده و آزادی انتخابش است و اگر نظام و حکومتی بر رأی و نظر مردم استوار نبوده و ارزشی برای آن قائل نباشد در حقیقت گوهر واقعی انسانیت را از بین برده است. اصل تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت کبری به زعامت و رهبری ولی‌فقیه جامع‌الشرایط هم از نگاه عقل و هم از نگاه نقل مورد تأیید قرار گرفته است، این حکومت اسلامی به سرپرستی ولی‌فقیه جامع‌الشرایط با خواست و اراده عمومی آحاد مردم شکل گرفته و بر اساس رأی و نظر و انتخاب مردم، میان خود مردم به اجرای احکام اجتماعی اسلام می‌پردازد. خداوند متعال در قرآن کریم به صراحت پیامبر خود را به مشورت کردن در امور اجتماعی و سیاسی امر کرده و کاملاً تبعیت از رأی مردم و پذیرش آن را امری مشروع قلمداد کرده است.

نظریه دموکراسی غربی به‌عنوان اصلی‌ترین نظریه رقیب مردم‌سالاری دینی امام خامنه‌ای بر اساس پنج مبنای سکولاریسم، اومانیزم، راسیونالیسم، پلورالیسم و لیبرالیسم است. نظریه دموکراسی غربی بر اساس نوع نگرش سکولاری خود معتقد به جدایی دین از سیاست بوده و می‌گوید: تنظیم امور مختلف دنیوی مخصوصاً امور سیاسی و حکمرانی صرفاً باید بر اساس آرای عمومی مردم تحقق بیابد. از نگاه دموکراسی غربی انسان‌محور اصلی عالم و تنها بنیان‌گذار قوانین، ارزش‌ها و هنجارها است و تمام شئون حکومت باید منطبق بر اراده و خواست انسان باشد. در این نگاه بساط دین و گزاره‌های دینی به طور کامل برجسته شده و جای خود را به عقل ابزاری می‌دهد، عقلی که دموکراسی غربی معتقد به آن بوده و در حکمرانی خود بدان تکیه می‌کند، عقلی ابزاری و خدمت‌گزار نفس و عواطف است و به هیچ وجه خاصیت واقع‌نمایی نداشته و منکر مطلق‌اندیشی است و هرگونه ارتباط انسان با امور متافیزیکی را نفی می‌کند. یکی دیگر از مبانی و مشخصه‌های نظام دموکراسی غربی تفکر پلورالیسمی است؛ در این نگاه به طور کلی معیارهای ثابت، فراگیر و جهان‌شمول مورد انکار قرار گرفته و معیار حق و حقانیت صرفاً خواست و اراده اکثریت مردم قلمداد می‌شود؛ از این‌رو قائلین به دموکراسی غربی به شدت طرف‌دار تساهل

مطلق بوده و هرگونه فهم و شناخت ثابت و غیر متغیر و همین‌طور حق و حقیقت ثابتی را نفی کرده و معتقدند: هیچ مکتبی بالاتر از مکتب دیگر نیست.

نظام دموکراسی غربی که از آن با عنوان لیبرال دموکراسی یاد می‌شود، ملازم با لیبرالیسم است و از این‌رو دچار پارادوکس بزرگی شده است؛ چراکه از یک طرف لیبرالیسم بر آزادی فرد تکیه کرده و به نوعی فردگرا است ولی دموکراسی جمع‌گرا و اصالت‌جمعی است، از طرفی دموکراسی اعتبار تمام قوانین خود را برگرفته از خواست و رأی اکثریت می‌داند ولی لیبرالیسم اصولی مانند آزادی، سرمایه‌داری را تابع رأی مردم ندانسته و به شدت از بازار آزاد و برابری و آزادی فردی دفاع می‌کند. لیبرالیسم در مقام تعارض آزادی و برابری معتقد به تقدم آزادی بر برابری است ولی دموکراسی شعار تقدم برابری بر آزادی را می‌دهد.

فهرست منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۶۸)، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۶۲)، *حکومت در اسلام*، تهران، انتشارات سرو.
- آر بلاستر، آنتونی (۱۳۷۹)، *دموکراسی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، انتشارات آشتیان.
- ابن هشام، عبدالملک (۱۳۶۹)، *السيره النبویه*، شیراز، ادیب مصطفوی.
- ارسطو (۱۳۵۸)، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، چاپ سوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- افلاطون (۱۳۸۰)، *دوره آثار افلاطون*، جلد ۳، چاپ سوم، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- بریجانیان، ماری (۱۳۷۱)، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، مترجم: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد ۲.
- برلین، آیزیا (۱۳۷۹)، *چهارمقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی.
- بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۱)، *فرهنگ واژه‌ها*، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- بیانکاماریا، فونتانا (۱۳۸۰)، *ابداع جمهوری مدرن*، ترجمه محمدعلی موسوی فریدنی، مقاله "کانت، انقلاب فرانسه و تعریف جمهوری"، نوشته گرت استیدمن جونز، تهران، نشر و پژوهش شیرازه.
- پاتوچکا، یان (۱۳۷۸)، *سقراط: آگاهی از جهل*، ترجمه محمود عبادیان، تهران، انتشارات هرمس.
- پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۹۰)، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، نشر نو.
- پل فولیکه (۱۳۶۶)، *مابعدالطبیعه*، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- تقوی، محمد ناصر (۱۳۸۲)، *الگوهای دموکراسی*، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۲.
- تورانی، علی (۱۳۸۱)، *پلورالیسم دینی و چالش‌ها*، تهران، انتشارات مرشد.
- حسنی، سید علی (۱۳۹۲)، *نقد و بررسی اومانیسم جدید*، مجله معرفت فلسفی، سال دهم، شماره ۳.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۰)، *کلام جدید با رویکرد اسلامی*، چاپ دوم، قم: نشر معارف.
- رندال، هرمن (۱۳۷۶)، *سیر تکامل عقل نوین*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- روزول پالم، رابرت (۱۳۶۳)، *تاریخ جهان نو*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- روسو، ژان ژاک (۱۳۸۰)، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، انتشارات آگاه.
- شریعتمدار، سید محمدرضا؛ باقری، سید کاظم (۱۳۹۳)، *عدالت از منظر مردم‌سالاری دینی و لیبرال*، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان، چاپ اول.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۴)، *المیزان*، قم: اسماعیلیان.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۸۴)، *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسوه.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴)، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*، تهران، چاپ نهم، انتشارات امور خارجه.
- علوی تبار، سینا (۱۳۹۹)، *کلام اسلامی*، دفتر اول، قم: ذکری.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۷۷)، *سیر حکمت در اروپا*، تهران: البرز.
- قادری، حاتم (۱۳۷۸ ش)، *اندیشه‌های دیگر*، تهران: نشر بقیه.
- قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۷۹)، *سکولاریسم در مسیحیت و اسلام*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- کوهن، کارل (۱۳۷۳)، *دموکراسی*، ترجمه فریبرز مجیدی، خوارزمی.
- ماله، آلبر (۱۳۶۲)، *تاریخ ملل و شرق و یونان*، ترجمه عبدالحسین هژیر، تهران: انتشارات علمی.
- محامد، علی (۱۳۸۹)، *مبانی قرآنی حکومت دینی*، انتشارات زائر.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۵)، *آموزش عقاید*، قم: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مک کالم، جرالد سی (۱۳۸۳)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه بهروز جندقی، قم: انتشارات طه.
- نائینی، میرزا محمدحسین (۱۳۳۴)، *تنبيه الأمه و تنزیه الملکه*، تحقیق و مقدمه: سید محمود طالقانی، بی‌جا.
- نبویان، سید محمود (۱۳۸۱)، *خدا محور ی یا اومانیسیم؟*، نشریه رواق اندیشه، شماره ۱۳.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹)، *صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته*، تهران: نقش جهان.
- نوربخش گلپایگانی، مرتضی (۱۳۸۰)، *واژگان علوم اجتماعی*، تهران، انتشارات بهینه، چاپ اول.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد، مصطفی عمادزاده، تهران: انتشارات مولی.
- وحیدی منش، حمزه علی (۱۳۹۵)، *اخلاق لیبرال دموکراسی و مردم‌سالاری دینی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ویلسون، براون (۱۳۷۴)، *جدا انگاری دین و دنیا*، ترجمه هیئت مترجمان زیر نظر بهاء‌الدین خرماشاهی، طرح نو، تهران: چاپ اول.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹)، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران.
- هیوم، دیوید (۱۳۷۷)، *تحقیق در مبادی اخلاق*، ترجمه رضا تقیان ورزنده، تهران: انتشارات گویا.